



معناشناسی قسم در قرآن کریم رویکردی تاریخی و فرهنگی

(صفحه ۱-۲۵)

دکتر احمد پاکتچی^۱

دریافت:

۱۳۹۵/۹/۱۵

پذیرش:

۱۳۹۵/۱۰/۱۵

چکیده

مفهوم قسم در قرآن کریم همواره از موضوعات مورد توجه قرآن پژوهان بوده، و در این باب، به خصوص قالب تکرارشونده «لا أقسم» چالش گسترده‌ای را هم برای مفسران، هم برای نحویان ایجاد کرده است. این درحالی است که تحلیلهای ارائه شده برای معنای «لا أقسم» در کاربردهای قرآنی در عمل از تکلف عاری نیست و نیاز به یک بازنگری در آن احساس می‌شود. روش کاربسته در مطالعه حاضر، به تناسب بحث، ترکیبی از روشهای معناشناسی تاریخی و معناشناسی فرهنگی است. مهم‌ترین نتیجه پژوهش پیش رو همین است که قسم در فرهنگ عرب عصر نزول، به سان برخی فرهنگهای دیگر بار معنایی منفی حمل می‌کرده، و معنایی بسیار نزدیک به نفرین و لعنت داشته است و از همین رو، ترکیب «لا أقسم» در قرآن کریم، باید با همان ترکیب نحوی ظاهری در آن، به سوگند نخوردن بازگردانده شود.

کلید واژه‌ها: سوگند، مفردات قرآن، معناشناسی تاریخی، معناشناسی فرهنگی، ریشه‌شناسی.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق (ع)

apakatchi@gmail.com

درآمد

مسئله‌ای به عنوان سوگندهای قرآن کریم، در طول سده‌های اسلامی همواره توجه مفسران و قرآن‌پژوهان را به خود جلب کرده است. احتمالاً نخستین تألیف مستقل در این باره مربوط به ابن ذکوانِ فِهری (د ۲۴۲ق) قاری مشهور شام است؛ شمس‌الدین ابن جزری در معرفی شخصیت وی، یادآور شده است که وی کتابی با عنوان «أقسام القرآن و جوابها» داشته است (ابن جزری، ۱/ ۴۰۵). تکملة «وجوابها» که ناظر به جواب قسم است، نشان می‌دهد این کتاب باید در موضوع سوگندهای قرآن کریم نوشته شده باشد؛ نه تقسیم آیات قرآن به اعتبار مضمون و محتوا که در کتب قدما از آن نیز به «اقسام القرآن» تعبیر می‌کرده‌اند و در این باره بخصوص از حدیثی از امام علی (ع) الهام گرفته بودند (رک حکیم ترمذی، ۳/ ۲۰۳؛ شیخ طوسی، ۱/ ۹؛ سمعانی، ۱/ ۵۲). به هر روی، در طی قرن‌ها، این دو اصطلاح اقسام القرآن، هم‌پای یکدیگر — گاه برای اشاره به قسَم‌های قرآن و گاه نیز برای اشاره به تقسیمات آن — به کار رفته‌اند.

کتاب ابن ذکوان برجای نمانده، و تا سده ۷ق نیز تألیف مستقلی در باب سوگندهای قرآن کریم دیده نمی‌شود؛ جز مباحثی که پراکنده و به مناسبت در خلال گفتارهای تفسیری آمده است. در آغاز سده ۸ق، ابن تیمیة حرّانی (د ۷۲۸ق) در مجموعه تک‌نگاشتهای کوچک خود، یک مقال را نیز به سوگندهای قرآنی و بحث نظری در باره آن اختصاص داد (ابن تیمیة، ۱۳/ ۳۱۴). در ادامه مسیر، شاگردش ابن قیّم جوزیه (د ۷۵۱ق) اثری مستقل و مُفصّل با عنوان *التبیین فی اقسام القرآن* نوشت که امروز کهن‌ترین مکتوب بازمانده در این مبحث است (چ الفقی، قاهره، ۱۳۵۲ق).

کم‌تر از دو سده بعد، سیوطی (د ۹۱۱ق) بحث از سوگندهای قرآن را به مثابه نوعی مستقل از انواع علوم قرآن و به عنوان نوع ۶۷ در *الاتقان* خود جای داد (سیوطی، ۴/ ۵۳ ب). به دنبال او، طاشکُپری‌زاده (د ۹۶۸ق) آن را به عنوان یکی از فروع علم تفسیر در شمار علوم اسلامی برشمرد (طاشکُپری‌زاده، ۲/ ۳۷۰). در ادامه، کسانی چون حاجی خلیفه در *کشف الظنون*، و صدیق حسن خان قنّوجی در *ابجد العلوم*، «علم اقسام القرآن» را در شمار علوم قرآنی قلمداد کردند (حاجی خلیفه، ۱/ ۱۳۷؛ قنوجی، ۲/ ۹۱). در میان معاصران، حمیدالدین عبدالحمید فراهی (۱۸۶۳-۱۹۳۰م) از مفسران هند

به این حوزه از مطالعه توجه کرد و کتاب *إمعانٌ في أقسام القرآن* را نوشت؛ همچنان که در ایران نیز، اخیراً سبحانی تبریزی کتاب *الاقسام في القرآن الكريم* را تألیف نمود (چ قم، ۱۴۲۰ق). این توجه مجدد، نشان می‌دهد که پاسخهای سنتی به مسائل مربوط به سوگندها همچنان با ابهاماتی روبه‌رو بوده، و مروری بر مضامین این دو اثر معاصر به‌روشنی نشان می‌دهد که گامهای مثبتی به جلو برداشته شده است.

طرح مسئله

بیان وجه و حکمت سوگندهای قرآن کریم و پاسخ به اشکالات متکلمان در این باره، مسئله مقاله حاضر نیست (در این باره، رک سیوطی، ۴/ ۵۳-۵۴؛ فراهی، ۳). عالمانی که در طول سده‌ها به مبحث سوگندهای قرآن پرداخته‌اند، هم در باره عباراتی مانند «والتین و الزيتون» (تین/ ۱) سخن گفته‌اند که در آنها از آداب قَسَم استفاده شده، و هم در باره آیاتی بحث کرده‌اند که در آنها از افعالی از ماده ق س م، ی م ن و امثال آن بهره گرفته شده است. بحث مقاله حاضر در این میان منحصرأ در باره ماده ق س م است و در مقایسه با آنچه در مباحث اقسام *القرآن* بدان پرداخته می‌شود، خصوص مطلق دارد. پرسش اصلی در مقاله حاضر این است که «ماده ق س م در قرآن کریم چه طیف معنایی دارد و چه گونه‌شناسی می‌توان از کاربردهای آن به دست داد؟». روش کار بسته در بخشی از مطالعه ریشه‌شناسی و معناشناسی تاریخی، و در بخش دیگر معناشناسی فرهنگی است. در مواضعی از مقاله، برای حل گره‌های موجود در مسئله، از روش گونه‌شناسی ساخت معنا نیز بهره جسته شده است.

۱. گونه‌شناسی کاربردهای ریشه

در فهم امروز ما، قَسَم به معنای کلامی است که در آن کسی یا چیزی مقدس و ارجمند را برای تأکید بر درستی سخن یا صحت انجام کاری یاد کنند یا گواه بگیرند (انوری، ۶/ ۵۵۳۴)؛ اما کاوش در کاربردهای قرآنی، نیازمند مذاقه در کاربردهای ماده ق س م در قرآن کریم و ریشه‌های آن در فضای زبانهای سامی است.

الف) معنای ماده در عربی

در عربی ماده ق س م در کاربرد فعلی و ساخت ثلاثی مجرد به معنای اصلی «بخش

کردن» است. همچنین، گسترشهای معنایی^۱ چون پراکنده و متفرق کردن، و اندازه کردن دارد. در کاربرد اسمی نیز، معانی دهش و عطا، رأی، شک و تردید در کار (تَفَرُّقٌ بال)، اندازه و بهره و نصیب را داراست (صفی‌پوری، ۳/ ۱۰۲۴-۱۰۲۵).

معنای سوگند خوردن که از قوی‌ترین معانی این ماده در عربی است، تنها در ابواب ثلاثی مزید از قسم دیده می‌شود. ضمناً، در انتقال از عربی قرآنی^۲ به عربی مدرسی^۳، مادهٔ قسم در این طیف از معنا دچار ارتقاء شده، از معنای منفی به معنای خُنثا گراییده است؛ تغییری که بی‌توجهی به آن مشکلاتی در فهم معنای این ماده در کاربردهای قرآنی پدید آورده، و تکلفهایی در پی داشته است.

معنای پیش‌گویی کردن و کهانت کردن برای مادهٔ قسم را لغویان عرب ثبت نکرده‌اند؛ اما ارتباطی میان این مادهٔ قسم با پیش‌گویی کردن در ترکیب «استقسام بالازلام» آشکارا دیده می‌شود (مائده/ ۳) و در برخی کاربردهای دیگر قرآنی هم — چنان که خواهد آمد — این معنا مُرَجَّح است؛ پس می‌توان وجود معنای پیش‌گویی کردن در میان معانی این ماده در زبان عربی قرآنی را ثابت دانست که در عربی مدرسی متروک شده است (در بارهٔ استقسام، رک: فهد^۴، ۱۸۰-۱۸۳).

ب) معنای ریشه در دیگر زبانهای هم‌خانواده با عربی

همزاده^۵ عبری آن، קָסַם (QSM) است که عین الفعل در آن «سامخ» و نه سین است. مشتقات فرعی آن عبارت‌اند از: קָסַם (qāsam) که در باب فُعِّلَ^۶ — باب ثلاثی مزید معادل حالت مجهول از باب تفعیل عربی — ناظر به عاری شدن است؛ چه عاری شدن از میوه و چیده شدن آن برای درخت، و چه لخت شدن و در آوردن لباس برای انسان (گزنویس^۷، ۸۹۰). همچنین، קֶסֶם (qesem) در این زبان به معنای کهانت است (همانجا).

در گروه زبانهای کنعانی، واژهٔ فنیقی NQŠM که برگردان پیشنهادی محتمل برای

-
1. Semantic extensions
 2. Quranic Arabic
 3. Classical Arabic
 4. Fahd
 5. Cognate
 6. Puṣṣal
 7. Gesenius

آن سهم و بهره است (زامیت^۱، 339)، نه تنها در ارزش معنایی مُرَدَد است، بلکه برخلاف همه زبانهای شمالی مرکزی در عین الفعل خود شین دارد و چه بسا با ریشهٔ مورد بحث ارتباطی نداشته باشد.

در آرامی ترگوم، קָסַם (qāsam) به معنای بریدن و کنده‌کاری کردن، و معنای ثانوی آن هم تصمیم گرفتن (جسترو^۲، 1396-3197 II) است. همچنین، واژهٔ קָסַם (qesam) به معنای کهنانت (همانجا) نیز در این زبان دیده می‌شود. در هر دوی این کاربردها نیز، عین الفعل سامخ است.

در سریانی عین الفعل کاملاً به صاد تبدیل شده است؛ واژهٔ قِصَم (qesmā) به معنای بخت و قدر (کوستاز^۳، 327) و ریشهٔ فعلی قِصَم (qsm) نیز به معنای پیش‌گویی کردن و کهنانت کردن است (همانجا).

در تدمری واژهٔ QSM^۴ به معنای توزیع (هوفتیزر^۴، 1018) و ریشهٔ فعلی QSM به معنای پیش‌گویی کردن و کهنانت کردن ثبت شده است (همانجا).

در کتیبه‌های عربی جنوبی، دو ریشه با دو کتابت و ظاهراً یک تلفظ وجود دارد: QS₃M با عین الفعل S₃ به معنای بخش، سهم و بهره (بیستون^۵، 109) و QS₁M با عین الفعل S₁ به معنای سوگند دسته‌جمعی و قسامه (همو، 108). از همین ریشه، واژهٔ MQS₁M به معنای معجزه وجود دارد (لسلاو^۶، 446) که معنای اخیر با پیش‌گویی کردن در ارتباط است.

در زبان گعزی، مادهٔ فعلی QSM (QSM) با جایگزین QSM (QSM) با عین الفعل šaut (معادل شین عبری) یا عین الفعل sāt (معادل سامخ عبری)، به معنای درو کردن کشت، چیدن میوه، و گردآوری محصول (لسلاو، همانجا)، و مادهٔ فعلی QSM (QSM) فقط با عین الفعل sāt (معادل سامخ عبری) نیز به معنای پیش‌گویی کردن و انجام دادن اعمال جادویی است (همانجا).

1. Zammit
2. Jastrow
3. Costaz
4. Hoftijzer
5. Beeston
6. Leslau

پ) تحلیل کاربردها

از نظر واجی، هم در سریانی و هم در زبانهای جنوبی حاشیه‌ای، عین الفعل وضعیت ناپایدار دارد؛ ولی برآیند همهٔ زبانهای ذکر شده، اصالت حرف سامخ به عنوان عین الفعل است و در عربی نیز، این سامخ است که به سبب حذف آن از نظام واجی عربی به سین تبدیل شده است.

از نظر معنایی، معنای جدا کردن/ بخش کردن در همه گروهها دیده می‌شود. با این وجود، گسترشهای آن بسیار متنوع است: بخش کردن در عربی، عاری شدن در عبری، بریدن و کنده‌کاری کردن و حتی تصمیم گرفتن در آرامی، بخت و قدر در سریانی، توزیع در تدمری، بخش و سهم در سبایی، و درو کردن و میوه چیدن در گعزی. این میزان از تنوع نشان از آن دارد که معنای مشترک مربوط به زمانی بسیار قدیم است و هر یک از این زبانها در گروههای خود در عین این که همه از معنای اولیهٔ «جدا کردن» قدری فاصله گرفته‌اند، برای پدید آوردن گسترشهای جدید نیز فرصت داشته‌اند.

در مقایسه، معنای پیش‌گویی کردن و کهانت از ثبات چشمگیری برخوردار است و در همهٔ زبانهای یادشده بدون تغییر دیده می‌شود. این در حالی است که در عربی جنوبی و هم گعزی میان این معنا با معنای مشتق از جدا کردن، تفاوت واجی نهاده شده، که قرینه‌ای بر متمایز فرض شدن ریشه است.

برخی صاحب نظران مانند زامیت به‌سادگی اَقْسَمَ در باب افعال به معنای قسم خوردن را همزادی برای واژه‌های سامی به معنای پیش‌گویی کردن و کهانت کردن گرفته‌اند (زامیت، 339)، اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد نباید معنای قسم خوردن در عربی از پیش‌گویی کردن ساخته شده باشد. از نظر معنایی، کهانت با تمام گستردگی انواعش، از مقولهٔ خبرگیری از آینده و پیش‌گویی است؛ در حالی که قسم نوعی انشاء است؛ انشاء یک تعهد به درستی گفتاری در حال یا حتمی بودن رفتاری در آینده. این معنا نسبت آشکاری با کهانت ندارد. از نظر صرفی نیز در عربی قرآنی، بابهای مزید به‌کارگرفته‌شده برای ساختن معنای سوگند، تنوع بیشتری دارد و افزون بر باب افعال که میان هر دو معنا مشترک است، مفاغله و تفاعل نیز برای معنای قسم به‌کار رفته است.

۲. مراحل شکل‌گیری معنای قسم در عربی

چنان‌که دیده شد، از نظر معناشناختی سه معنای محوری برای ریشهٔ قسم در زبانهای سامی وجود دارد: یکی جدا کردن و بخش کردن، دیگری کهانت کردن و پیش‌گویی کردن و سومی سوگند خوردن. برای فهم بهتر معنای این ریشه در قرآن کریم، شناخت مراحل شکل‌گیری این معانی برای ریشه ضروری است.

الف) پی‌جویی از ریشهٔ ثنایی

گام نخست بدین منظور آن است که پیشینهٔ معنای واژه را در ریشه‌های ثنایی بجوییم. در جست‌وجو از ریشهٔ ثنایی، احتمالهای زیر مطرح است:

الف. ساخت پسوندی $KS + M^1$

ب. ساخت پیشوندی $KS + SM$

ج. ساخت دوئنی $KS + SM$ و سپس حذف هجای مکرر^۳

در بارهٔ حالت الف به تفصیل سخن خواهیم گفت. اما دو حالت ب و ج، در صورتی قابل تکیه هستند که که ریشه‌ای به صورت SM^* با ارتباط معنایی موجه در سامی و شاید پیش‌تر در آفروآسیایی وجود داشته باشد. تنها ریشه‌ای که با ترکیب یاد شده سازگاری دارد، واژه آفروآسیایی $simV^*$ با جایگزین $simV^*$ در بازسازی دالگاپولسکی، یا $-sim^*$ در بازسازی اورل و استولبوا به معنای نام و اسم است (دالگاپولسکی^۴، شم 2064؛ اورل و استولبوا^۵، شم 2304). به عنوان اشتقاقی از همین واژه، ریشهٔ فعلی $-sim^*$ به معنای جدا کردن و سخن گفتن نیز بازسازی شده است (همانها، شم 2244). در میان معنای سه‌گانهٔ قسم در زبانهای سامی، پیش‌گویی کردن با معنای سخن گفتن کمابیش قابل توجیه است؛ معنای بخش کردن به کلی با آن بی‌تناسب است؛ و معنای سوگند خوردن هم می‌تواند با معنای «صدا کردن به نام» ارتباط داشته باشد.

از نظر گونه‌شناسی ساخت معنا، نمونه‌هایی از ارتباط میان سوگند خوردن با صدا کردن یک نام در فرهنگهای مختلف دیده می‌شود که با فرهنگ امروز ما نیز قابل درک

۱. کاربرد تعبیرهای پسوند و پیشوند در باره افزونه‌هایی که فاقد واکه هستند و در چارچوب اوزان سامی قرار می‌گیرند، توأم با مسامحه است.

۲. حرف K منشأ معمول و متعارف برای واج Q (ق) در عربی و غالب زبان‌های سامی است.

3. Haplology

4. Dolgopolsky

5. Orel & Stolbova

هست. از فرهنگهای هندواروپایی، واژه فارسی سوگند، به احتمال قوی، از ریشه ایرانی باستان -sauk* به معنای خواندن و سخن گفتن، از ریشه هندواروپایی باستان -kau* k- به معنای بانگ زدن، و همزاد با لاتویایی -saukt* به معنای صدا کردن و نامیدن است (پوکورنی،¹ 536؛ حسن دوست، ۱۷۹۰/۳). از فرهنگهای آلتایی نیز، واژه -xara در زبان بائوآن (از شاخه مغولی)، از واژه آلتایی باستان -xērī* به معنای فریاد زدن و صدا کردن کسی ساخته شده است (دالگاپولسکی، شم 1150).

البته با وجود این ساختها و مطرح بودن این احتمال، بر آنیم که ماده قس م در عربی، ترجیحاً نه از بُن ثنایی SM* بلکه از KS* ساخته شده است؛ با فرض ساخت از SM* نه می‌توان معنای منفی موجود در ماده قس م را توضیح داد و نه خشونت نسبی که در معنای آن دیده می‌شود. افزون بر این، در باره جزء اول یعنی -K نیز مشکلی مهم وجود دارد: نه چنین پیشوندی در زبانهای سامی شناخته شده است و نه واژه‌ای با ساخت K?/ KW/ KY وجود دارد که با این ترکیب تناسب معنایی داشته باشد.

اما در باره ساخت ساخت KS + M که مرجح دانسته شد، باید گفت این ریشه ثنایی را در آفراسیایی با دو سنخ کاربرد می‌شناسیم: کاربردهای اسمی و کاربردهای فعلی.

کاربرد اسمی -kas* به معنای استخوان است که در شاخه‌های مختلف این خانواده مشترکاً دیده می‌شود (اورل و استولبوا، شم 1557؛ دالگاپولسکی، شم 999). بازمانده معنای اسمی استخوان را می‌توان در کاربرد عربی زیر بازجست: قَسَّ ما علی العَظْم: یعنی هر چه بر استخوان بود از گوشت و مغز آن را خورد (صفی پوری، ۱۰۲۳/۳)؛ یعنی به اصل استخوان رسید.

همچنین، از این ریشه با تکیه بر مؤلفه سخت بودن، دو نوع ساخت ثلاثی مضاعف و ناقص در سامی انجام شده است: یکی kss به معنای اسّ و اساس بودن که بازمانده‌های آن اینهاست: واژه آرامی ܩܫܝܫܐ (qaššišā) به معنای پیر و پیرتر و گسترش آن به مرد روحانی، کشیش (جسترو، II/ 1433؛ لسلاو، 447)، ریشه سریانی ܩܫܐ (qš) به معنای پیر بودن و پیر شدن (کوستاز، 332)، و ریشه عبری ܩܫܐ (qšš) تقریباً به همان معنا (گزنپوس، 905). دیگری، ksw/ ksy به معنای سخت شدن (همچون استخوان) که

بازمانده‌های آن در سریانی $ܩܫܐ$ (qšā) به معنای سخت و جامد (کوستاز، 332) و در عربی فعل $قَسَا$ یَقْسُو به معنای سخت شدن است (فیروزآبادی، ۳۷۸ / ۴) و بخصوص برای سخت شدن قلب به کار می‌رود. کاربردهای آن در قرآن کریم سه بار به صورت فعل ماضی «قَسَتْ»، سه بار به صورت اسم فاعل قاسیة و یک بار مصدر قَسَوْه، همگی در باره سخت شدن قلب است.

کاربردهای فعلی $*kVs$ نیز، به معنای چیدن و جدا کردن چیزی از بدنه اصلی است. به طور خاص، این معنا گاه به طیفهای مختلف از بریدن و جدا کردن نیز گسترش یافته است (دالگاپولسکی، شم 990, 992). اورل و استولبوا این فعل را با معنای «زدن» بازسازی کرده، و معنای شکستن را گسترش معنایی آن انگاشته‌اند (اورل و استولبوا، شم 1959). آنان در خانواده آفروآسیایی، در زبان چادی شرقی $*kVs$ به معنای شکستن و زدن، در چادی غربی $*kwas$ به معنای زدن، در زبان کوشی شرقی سفلی $*kos$ به معنای کوبیدن و با نوک سوراخ کردن (مانند عمل دارکوب)، و در زبان کوشی شرقی علیا $*kas$ به معنای سوراخ کردن را به عنوان بازمانده‌های این ریشه نشان داده‌اند (همانجا).

آنان بازمانده‌های سامی این ریشه را که در مقاله حاضر محور بحث است، شناسایی نکرده‌اند؛ ولی همزادهای آن در زبانهای مختلف سامی وجود دارد و معنای غالب بر آن، چیزی را از یک کل بریدن و جدا کردن، و تنها در برخی زبانها، زدن است. این بازمانده‌ها عبارتند از: واژه عبری $קָסַס$ (qāsas) به معنای لخت شدن و چیدن شدن میوه درخت (گزنیوس، 890)، در آرامی ترگوم $קָסַס$ (qāsas) به معنای بریدن و گاز گرفتن (جسترو، II/ 1397)، ماده رباعی $קָשַׁשׁ$ (qšqš) به معنای زمین زدن، زدن، به شدت تکان دادن و حتی طنین انداختن صدا (همو، II/ 1431-1432)، و در اکدی واژه $qīšu(m)$ به معنای اعطا شدن و هدایای وقف‌شده (بلک^۱، 289). در عربی هم کاربردهای زیر را می‌توان برشمرد (رک صفی‌پوری، ۳ / ۱۰۲۳):

قس: سخن چینی کردن و با سخن زشت آزار دادن

قَسوس: ماده شتری که تنها چَرا می‌کند.

قَسَتْ الناقَة: شتر ماده تنها چرا کرد.

1. LEC (Lowland East Cushitic)
2. HEC (Highland East Cushitic)
3. Black

در مقام داوری در باره این که میان دو معنای زدن و جدا کردن کدام یک کهن تر است، شواهد نشان می‌دهد بازسازی دالگاپولسکی صحیح تر است. وجود معنای سوراخ کردن در کوشی شرقی سفلی از یک سو، و غلبه معنای جدا کردن در سامی از سوی دیگر، دلیل بر ارجحیت گفته دالگاپولسکی است. قرینه دیگر بر این ترجیح، وجود یک ریشه جایگزین، به صورت $*kaç-$ / $*kuç-$ (بر اساس نظام واجی عربی یعنی تبدیل قس به قص) در آفروآسیایی به معنای بریدن (اورل و استولبوا، شم 1531)، یا بریدن به اجزاء و قطعه‌قطعه کردن (دالگاپولسکی، شم 998) است که اساساً معنای زدن و کوبیدن در آن وجود ندارد و فرعی بودن معنای زدن از آن آشکار می‌شود.

بازمانده‌های ریشه جایگزین به صورت ثلاثی مُضَاعَف QSS یا معتلّ ناقص QSW/ QSY در همه گروههای سامی به معنای کوتاه کردن و جدا کردن وجود دارند (رک مشکور، ۲ / ۷۹۲؛ لسلاو، 451)؛ همزاد عربی آنها فعل قَصَّ است که برای کوتاه کردن ناخن، مو و پر به کار می‌رود (صفی‌پوری، ۳ / ۱۰۳۱) و فعل قَصَى یَقْصُو به معنای جدا افتادن < دور افتادن (همو، ۳ / ۱۰۳۲-۱۰۳۳) که در صفت تفضیلی «أَقْصَى» در قرآن کریم به کار رفته است (مثلاً اسراء / ۱).

در باره معانی پسوند M- و کارکرد صرفی آن در این مجال امکان سخن گسترده وجود ندارد؛ ولی به‌اجمال می‌توان گفت که در اینجا معنای شباهت و همسانی دارد. یکی از کارکردهای اصلی این پسوند، آن است که به افعال افزوده می‌شود و از آنها معنای «انگار آن کار را انجام دادن» می‌سازد. بر اساس مجموعه داده‌های ارائه شده، با تکیه بر این صورت‌بندی ساخت که پیشنهاد مقاله حاضر است، معنای قس م انجام دادن فعلی شبیه به معنای اصلی قس است، یعنی: «انگار چیزی را از بدنه اصلی جدا کردن». به نظر نمی‌رسد هیچ یک از معانی ماده قس م، مستقیماً از $*kas-$ به معنای استخوان ساخته شده باشند؛ هرچند که در مجال دیگری، ارتباط معنایی بین سوگند خوردن و استخوان نیز خود جای مطالعه دارد.

ب) گسترش معنایی ریشه قس م

گفته شد که ماده ثلاثی قس م به نظر بر اساس ریشه ثنائی آفروآسیایی $*KS$ در فضای زبان سامی ساخته شده، و معنایی برابر «انگار چیزی را از بدنه اصلی جدا کردن» را حمل می‌کرده است. در میان گروههای زبانهای سامی، در گروه شمالی حاشیه‌ای با

شاخص اکدی، هیچ نمونه‌ای از کاربرد مادهٔ قسم دیده نمی‌شود؛ اما در گروه‌های دیگر چنین کاربردهایی را می‌توان دید. معنای این وضعیت آن است که مادهٔ ثلاثی قسم، پس از جدایی آن گروه، یعنی در هزارهٔ دوم پیش از میلاد پدید آمده است.

مفهوم جدا کردن یک جزء از کل و بدنهٔ مفروض — چنان که دیده شد — با تنوع قابل ملاحظه‌ای در زبانهای سامی کاربرد دارد و معنای تشبیه و «انگار» غالباً در آن مشهود است. با این حال، برخی گسترشهای معنایی تنها در بافت فرهنگی خاص و حتی بر پایهٔ باورهای دینی خاص قابل درک هستند. یکی از این گسترشها که بر باور دینی خاص استوار بوده، ساخت مفهوم بخت و قسمت از ریشهٔ قسم است؛ مبنای این ساخت یک تلقی دینی بوده است با این انگاره که نعمتها و خواسته‌ها — از نعمتهای مادی گرفته تا معنوی و حتی زیبایی در چهره — در جهان تحت فرمان خدا/خدایان، خزائنی دارد که تجلی همان کلّ مورد نظر در بحث حاضر است و خدا/خدایان به هر یک از انسانها از آن کل، سهمی عطا می‌کنند که بهره و نصیب او ست. دریافت این بهره تجلی همان جزء است که از بدنهٔ خود جدا می‌شود. در زبانهای سامی بخصوص در واژهٔ سریانی *ܩܣܡܐ* (qesmā) و واژهٔ عربی *قسم*، این معنای دینی را می‌توان بازجست.

از نظر گونه‌شناسی ساخت معنا، انتقال از معنای «جدا کردن و سهم دادن» به معنای «قسمت و سهم مقدر هر کس» در زبانها و فرهنگهای دیگر هم نظیر دارد. از جمله، می‌توان به واژهٔ فارسی *بخت* اشاره کرد که صورت ایرانی باستان آن **baxta* صفت مفعولی به معنای «تقسیم شده، معین، مقدر»، از ریشهٔ فعلی **bag* به معنای تقسیم کردن و اختصاص دادن مشتق شده است (رک حسن‌دوست، ۱/ ۴۱۲). واژه *часть* (čast') هم به معنای بخت و قسمت در زبان اصلی، در پیشینه به معنای بخش و بهره است و از ریشهٔ فعلی **kendt* در اسلاوی باستان ساخته شده است (شانسکی و بوبروا،^۱ 360؛ پاکتچی، «مفهوم...»، ۳۶-۳۸).

به نظر می‌رسد معنای کهنانت کردن، گام بعدی در گسترش معنای بخت و قسمت باشد؛ از آن رو که کار اصلی کاهنان پیش‌گویی کردن آیندهٔ افراد و بیان *مُقَدَّرَات* (و رزق مقسوم) مردم برای آنان بود، این ساخت کاملاً قابل درک به نظر می‌رسد.

با توجه به این که ماده *קָבַל* (NB?) در زبانهای عبری و آرامی معنای پیش‌گویی

کردن دارد و در عبری נָבִיא (navī?) به معنای معنای پیش‌گو کاربرد داشته است (گزنویوس، 611؛ جسترو، 868-869-II)، معنای ق‌س‌م بهتر روشن می‌شود. می‌دانیم که در سخن از انبیاء بنی‌اسرائیل در فرهنگ یهود، از آن باب که پیش‌گوی آینده شوم آن قوم بودند، همین عنوان «نوی» (~ نبی) بر ایشان اطلاق می‌شده است؛ ولی هرگز عنوانی از مادهٔ ق‌س‌م برای آنان به کار نرفته است. پیش‌گویی «نویها» دارای منشأ الهی دانسته می‌شد، اما به نظر می‌رسد آن عمل کهنات که از آن با مادهٔ ق‌س‌م سخن گفته می‌شد، در مقایسه نامقدس و منفی تلقی می‌شده است.

گسترش معنایی دیگر که مستقیماً از معنای دیرین ق‌س‌م صورت گرفته است و تنها در زبانهای عربی شمالی و عربی جنوبی کتیبه‌ای¹ دیده می‌شود، کاربرد مادهٔ ق‌س‌م برای معنای سوگند خوردن است که باز تحلیل آن جز با درک شرایط فرهنگی خاص مُیسّر نیست. ساخت معنای سوگند خوردن از «انگار چیزی را از بدنه اصلی جدا کردن» بر اساس یک الگوی استعاره اتفاق افتاده است. هر چه بود، در قسم به معنای سوگند خوردن، نوعی بریدن چیزی از بدنهٔ آن و جراحی وارد کردن — البته به طور استعاری — وجود داشت که همچون کاربرد قبلی، به مادهٔ ق‌س‌م ارزش نامقدس و ترسناک می‌داد.

در اقوامی با فرهنگ بدوی چه از خویشاوندان عرب و چه از غیر خویشاوندان ساختهای مشابهی را می‌توان از نظر گونه‌شناسی ساخت معنا بازجست. نمونه‌ای خویشاوند درون خانوادهٔ آفروآسیایی، در زبان چادی مرکزی دیده می‌شود که در آن، واژهٔ *hu-dVm- به معنای سوگند خوردن و لعنت کردن است (اورل و استولبوا، شم 1194) که خود از ریشه HDM* به معنای درهم‌شکستن گرفته شده است. ریشهٔ اخیر توسط نگارنده بازسازی شده است و بازماندهٔ آن در زبانهای سامی، HDM به همان معنا در زبانهای آرامی و گعزی و هدم در عربی است (رک زامیت، 416). در خانواده آلتایی نیز ارتباط مشابهی دیده می‌شود؛ واژه ترکی باستان *sök- به معنای نفرین کردن (استاروستین،² 1304)، از ریشه sök- به معنای دریدن و شکافتن گرفته شده است (همو، 1305).

باید توجه داشت حتی در مواردی که مادهٔ ق‌س‌م در زبانهای سامی معنای نوعی از

1. ESA (Epigraphic South Arabic)
2. Starostin

سخن گفتن — به جز سوگند خوردن — را دارد، باز هم در بردارنده معنایی چون سخن چینی کردن و زخم زبان زدن است که بار معنایی منفی دارد. معنای گفتن در آن ثانوی است و معنای ریشه‌ای همان بریدن و زخم زدن است (در این باره، رک پکتچی، «رویکردی ...»، ۱۱۹ بب). در واقع، از آنجا که مفهوم قسم در مسیر ساخت خود، از گسترش «بریدن و زخم زدن» پدید آمده است، می‌توان انتظار داشت که در عربی کهن، همواره یک بار معنایی منفی را با خود حمل می‌کرده است؛ این بار معنایی منفی در عربی قرآن نیز همچنان برجای مانده که در ادامه بحث، به تناسب کاربردها تحلیل شده است.

در پایان بحث در باره اشتقاق قسم به معنای سوگند خوردن از نوع خاص جدا کردن و بریدن، باید گفت از نظر لغوی یک نکته روشن در باره قسم وجود دارد؛ صورت فعلی از این ریشه به معنای سوگند خوردن هرگز در ثلاثی مجرد دیده نمی‌شود و تنها در ابواب ثلاثی مزید کاربرد دارد؛ این کاربرد غالباً به صورت اَقْسَمَ در باب افعال است (مثلاً اعراف / ۴۹)؛ اما برای اشاره به سوگند خوردن در یک رابطه تعاملی، از قاسَمَ در باب مُفَاعَلَه (اعراف / ۲۱) و تَقاسَمَ در باب تَفَاعُل (نمل / ۴۹) نیز استفاده شده است. صورت ثلاثی مجرد قَسَمَ تنها به معنای بخش کردن و تقسیم کردن دیده می‌شود که در قرآن کریم هم کاربرد دارد (مثلاً زخرف / ۳۲). آنچه گفته شد قرینه‌ای است که نشان می‌دهد معنای سوگند خوردن در این ماده نسبت به معنای جدا کردن و بخش کردن جدیدتر است.

پ) ارزش معنایی منفی در آیین سوگند

افزون بر آنچه در باره ارزش منفی ماده قسم از دیدگاه ریشه‌شناسی گفته شد، بجا است که در این بخش از مقاله به وجود چنین بار منفی از منظر گونه‌شناسی ساخت معنا در فرهنگهای مختلف نیز مروری داشته باشیم. یکی از ابعاد این ارزش منفی، در ارتباط میان معنای سوگند خوردن و نفرین کردن در برخی زبانها ظاهر می‌شود. به عنوان یکی از خویشاوندان نزدیک عربی، باید به زبان آکدی اشاره کرد که در آن، ریشه ثلاثی WM? هم به معنای سوگند خوردن و هم نفرین کردن کاربرد داشته است (بلک، 433؛ دالگاپولسکی، شم 2491). شبیه چنین ارتباطی در زبانهای اسلاوی از خانواده هندواروپایی نیز دیده می‌شود. در روسی واژه (kljast') и клясть و در لهستانی kłać به معنای سوگند خوردن و نفرین کردن هر دو به کار می‌روند و بازگشت آنها به واژه kłęti

در اسلاوی باستان، به معنای نفرین کردن و ترساندن است (شانسکی، 135). واژه آلبانیایی be به معنای سوگند، با واژه‌های روسی беда (bedá) به معنای بدبختی و سختی، و واژه صربی - کروآتی bijèda به معنای بدبختی و اندوه هم‌ریشه است (درکسن،^۱ 38-39). کنستانتینیدو در پژوهشی، رابطه نزدیک میان سوگند و نفرین را در یونان باستان نیز نشان داده است (کنستانتینیدو،^۲ 47-6).

گونه دیگر ارتباط معنایی، در مواردی است که میان معنای سوگند خوردن با معنای دشنام دادن و سخن زشت گفتن پیوستگی وجود دارد. از میان خویشاوندان نزدیک عربی، چنین رابطه‌ای در زبان گعزی و عربی جنوبی دیده می‌شود. واژه گعزی መሐለ (mahala) به معنای سوگند خوردن و واژه عربی جنوبی MHLY-M به معنای اسمی سوگند، در کاربرد کهن‌تر، معنای بدزبانی کردن دارد و همزاد آن در عربی شمالی، محلّ به معنای سعایت کردن، دسیسه کردن و فریب دادن است (رک لسلاو، 335؛ فیروزآبادی، ۴/ ۴۹).

در خانواده هندواروپایی، نمونه‌ای از این گونه معنایی را می‌توان در واژه فرانسه jurer و واژه انگلیسی swear دید که به‌عکس، معنای کهن‌تر آنها سوگند خوردن، و معنای جدیدترشان با یک تنزل معنایی، دشنام دادن و سخن زشت گفتن است (روبر،^۳ 956-957؛ وبستر،^۴ 1176).

باید گفت که دو گونه ارتباط معنایی میان سوگند خوردن و دشنام دادن وجود دارد؛ یک نوع از آن حاصل کاسته شدن از ارزش اجتماعی قسم به دلیل تبدیل شدن آن به یک لقلقه زبان است که در فرهنگ‌های مختلف دیده می‌شود؛ بخصوص در اروپا نشان داده شده است که از دوره رنسانس با کاهش ارج باورهای مذهبی، ارزش سوگند نیز به‌شدت به سمت نزدیک شدن به کاربرد عرفی دشنام رفته است (رک موهر،^۵ 129 ب). اما گونه دیگر از ارتباط که در همان سنت‌های باستانی هم دیده می‌شود و ربطی به تحولات مدرن ندارد، سوگندی است که شخص همچون یک نوع دشنام به خود یا عزیزان خود می‌داده است. عملاً این قبیل دشنام‌ها، طیفی از سوگندها را تشکیل می‌داده است. این نوع دشنام که لیونگ آن را «دشنام آیینی» می‌نامد، گونه‌ای از ارتباط

-
1. Derksen
 2. Constantinidou
 3. Robert
 4. Webster
 5. Mohr

میان دشنام دادن و سوگند خوردن را تبیین می‌کند (لیونگ،^۱ 114 بب) که برای مقاله حاضر که به دنبال بازخوانی فرهنگ کهن است، اهمیت بیشتری دارد. در دوران معاصر وقتی سخن از قسم خوردن به امری مقدس مانند خداوند — به هنگام شهادت در دادگاه یا به مناسبتی دیگر — مطرح می‌شود، مُتَعَلِّقِ قسم، یعنی آنچه بدان قسم خورده می‌شود و بعد از بقاء قسم قرار می‌گیرد، تنها به عنوان تضمینی برای درستی سخن یا درستی عملکرد در ذهن ما مطرح است؛ ولی در گذشته‌های دور مسئله بسیار پیچیده‌تر بوده است. شکی نیست که در بافت فرهنگی مکالمه باید امری مهم باشد و مخاطبان قسم مطمئن باشند که دست کم برای قسم‌خورنده متعلق قسم از اهمیت والایی برخوردار است؛ ولی چگونگی حضور متعلق قسم در فرآیند قسم، از نظر انسان‌شناسی تاریخی درخور تأمل و ژرف‌نگری است.

در برخی از فرهنگهای کهن، زمانی که کسی به خدا یا خدایان قسم می‌خورد، اعضاء و اجزاء بدن آنان را متعلق قسم و گروگان درستی مدعای خود قرار می‌داد و این رفتار معنایش آن بود که در صورت راست نبودن قسم، بر آن وجودِ قدسی آسیبی یا دستکم اهانتی وارد خواهد شد. در فرهنگ ژرمنیهای ماقبل مسیحیت، یکی از رایج‌ترین سوگندها، قسم خوردن به «سنگ و استخوان» بود که در آن مقصود از سنگ، چکش سنگی تور^۲ — خدای رعد و یکی از مهم‌ترین خدایان ژرمن — بود و مقصود از استخوان، استخوان‌های دسته‌ای از خدایان که اِسیر^۳ نامیده می‌شدند (گوئربر^۴، 11، 59، جم). معنای تحت‌اللفظی یک زبان‌زدِ رایج در زبان آلمانی^۵، قسم خوردن به سنگ و استخوان است. این مثل در محتوا البته ناظر به آنجا است که شخصی برای دفاع از سخن یا رفتار خود، پای همهٔ مقدسات را به میان می‌کشد (دروسدوفسکی،^۶ 1208).

در مسیحیت سده‌های میانه نیز نمونه‌هایی از این نوع قسم به خون خدا و استخوان خدا (مسیح (ع) یا خدای پسر) وجود داشته است و بازمانده‌های آن در فرهنگ امروز مسیحی نیز، کاربرد دارد (لیونگ، 11؛ موهر، 8). در فرهنگ ایرانی هم قسم خوردن به

-
1. Ljung
 2. Thor
 3. Æsir
 4. Guerber
 5. "Stein und Bein Schwören"
 6. Drosdowski

جان عزیزان، نوعی گروگان گرفتن و در معرض خطر قرار دادن آنان در صورت عدم صدق تلقی شده، و مُلَحَق به همین نوع قسم است.

شواهد روشن تاریخی وجود دارد که نشان می‌دهد زمینه فرهنگی مشابهی برای قسم در فرهنگ عرب پیش از اسلام نیز وجود داشته، که نیازمند بررسی در پژوهشی مستقل است؛ ولی آنچه یادکرد آن هرچند به‌اجمال در مقاله حاضر اهمیت دارد این است که قسم خوردن می‌تواند متضمن نوعی تهدید — در واقع باور به نوعی تهدید — برای متعلق قسم نیز باشد. این در حالی است که در دوره پس از اسلام، با توجه به باوری که در باره بی‌همتا بودن و تهدیدناپذیر بودن خدا وجود داشت، آن باورهای جاهلی در باره تهدیدپذیری خدایان فراموش شد و این فراموشی زمینه آن را فراهم کرد تا ارتباط معنایی با این تهدید نیز به آسانی برقرار نگردد. با توجه به آنچه در باره معنای تاریخی ماده قسم گفته شد، قَسَم و اقسام به معنای درهم شکستن چیزی می‌تواند ناظر به آن تهدیدی باشد که در فرهنگ عرب پیش از اسلام در پس مفهوم قسم نهفته بوده، و قسم خوردن به چیزی، معنای درهم شکستن آن را نیز حمل می‌کرده است. این نوع جملات با وجود آن که با لفظ خبری بیان می‌شدند، ولی متضمن نوعی انشاء بودند؛ درست شبیه تعبیری در فارسی مثل این جمله از *شکر تلخ* شهری که می‌گوید: «بچه‌ها را کفن کردم کار خودش است» (انوری، ۶ / ۵۸۶۱).

با در نظر گرفتن این نکته‌ها، می‌توان دریافت چه‌گونه در سوره واقعه وقتی موضوع قسم خوردن به «مواقع نجوم» مطرح می‌شود، آیه به صراحت بیان می‌دارد «اگر بدانید، این قسمی بسیار بزرگ است» (واقعه / ۷۶)؛ عبارتی که به بزرگی تهدید در این قسم اشاره دارد. همچنین، در آغاز سوره بلد، زمانی که موضوع قسم خوردن به «این سرزمین» (مکه) مطرح شده، این نکته نیز تذکر داده شده که «چه‌گونه وقوع چنین قَسَمی ممکن است؛ در حالی که تو — پیامبر (ص) — در آنجا ساکن هستی» (بلد / ۲) و وقوع آن می‌تواند به مثابه تهدیدی برای تو نیز تلقی گردد. البته، چنان که دیدیم و خواهیم دید، عملاً این قَسَمها واقع نشده‌اند و تهدید با فرض وقوع قسم بوده است.

۳. ساختار کاربردهای قرآنی ماده قسم

بر پایه ساخت نحوی و صورت‌بندی همنشینها می‌توان کاربردهای قرآنی از ماده

قسم را — البته فارغ از معنای بخش کردن و صرفاً در طیف معنایی سوگند خوردن تا پیش‌گویی کردن — در چند گروه زیر طبقه‌بندی کرد:

الف) کاربرد قسم در قالب صورتهایی تکرارشونده

در آیاتی از قرآن کریم، فعل أَقْسَمَ یا أَقْسَمُوا به کار رفته، و کاربرد آن شکل کلیشه‌ای تکرارشونده را به خود گرفته است. از این جمله، یکی صورت مکرر «أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» است که در ۵ آیه از قرآن کریم دیده می‌شود:

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَأُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ * وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ [مائده/ ۵۲-۵۳].

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ * وَلَا تَسْتَوُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُغُوا اللَّهُ عَذَابًا بَغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلُوبُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَأَ يُؤْمِنُونَ [انعام/ ۱۰۷-۱۰۹].

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ * إِنْ تَحْرَسْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ [نحل/ ۳۶-۳۹].

وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تُفْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ [نور/ ۵۲-۵۳].

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا * اسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأُولَئِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا [فاطر/ ۴۲-۴۳].

از این پنج آیه، در آیات دوم، سوم و پنجم فاعل أَقْسَمَ مشرکان، و در آیه‌های اول و چهارم منافقان هستند. جارّ و مجرور «بالله» به‌وضوح معنای سوگند را نشان می‌دهد و مرجع آن — یعنی مُقَسَمٌ بِهِ — «الله» است. تعبیر «جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» به تفسیر مشهور، «سخت‌ترین سوگندها» ست (صفی‌پوری، ۱/ ۲۰۷؛ یا حقی، ۲/ ۶۲۸). در همه موارد بدون استثنا سخن از سوگندی باطل از سوی تباہکاران است و معنای جانبی منفی دیده می‌شود.

دومین صورت مکرر، کلیشه «أَقْسَمَ + جمله (فعلیه یا اسمیه)» است که آن را در

چهار آیه می‌توانیم ببینیم:

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ تَجْعَلُنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَغْرِفُونَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ [اعراف/ ۴۷ - ۴۹].
وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أُولِمَ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ [ابراهيم/ ۴۴].
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ [روم/ ۵۵].
إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ [قلم/ ۱۷].

در سه آیه نخست، فاعل اقسام اهل دوزخ هستند و در آیه اخیر، کسانی که در دنیا مورد عذاب الاهی قرار گرفته‌اند. پس وجه مشترک آنها تباهاکار بودن سوگند خورنده است. در هر چهار آیه، متعلق «اقسم» در قالب یک جمله خبری بیان شده که این جمله، حاکی از وقوع رخدادی در آینده یا گذشته است. وجه مشترک دیگر در همه، اخبار به‌گزار و دروغ است. به‌جز آیه ۵۵ سوره روم (مورد سوم)، در سه مورد دیگر به‌وضوح جمله خبری مربوط به وقایع آینده، و دقیقاً مصداق پیش‌گویی یا کهانت کردن در معنایی تعمیم یافته است. بازگردان این افعال به سوگند خوردن — با وجود این که غالباً پیشینیان چنین ترجمه کرده‌اند — تکلف‌آمیز است و وجهی برای قسم وجود ندارد.

مورد سوره روم که ناظر به اخباری مربوط به گذشته است، ظاهراً نوعی کاربرد استعاری از مبدأ پیش‌گویی به مقصد گزارگویی در باره گذشته است. با وجود آن که پیشینیان غالباً قسم در این آیه را به معنای سوگند بازگردانده‌اند، ولی این عملکرد از آن روست که معنای کهانت کردن در عربی مدرسی منسوخ شده است و لغویان بر کاربرد کهن این ماده در عربی قرآنی وقوف کافی نداشته‌اند. در باره کاربرد اقسام در سوره روم، ناظر به مدعای مجرمان در روز قیامت مبنی بر این که مدعی هستند جز ساعتی درنگ نکرده‌اند، باید گفت نه چنین سوگندی در عرصه قیامت محلی دارد و نه ساختار نحوی جمله، شبیه به کاربردهای اقسام در معنای سوگند است.

ب) کاربردهای تعاملی و حقوقی سوگند

در دو آیه از قرآن کریم نیز، کاربرد تعاملی سوگند را می‌توان دید:

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِمِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ

[اعراف / ۲۰-۲۱].

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ * قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ [نمل / ۴۸-۴۹].

در این آیه‌ها ماده ق س م در بابهای تعاملی مفاعله و تفاعل قرار گرفته، و به نوعی سوگند خوردن در فضای گفت‌وگویی منجر شده است. در آیه نخست، ابلیس در گفت‌وگو با آدم و حوا، سوگند خورنده است و در واقع «برای آنان» — یعنی برای متقاعد کردن مخاطب معین در فضای مکالمه — قسم خورده است. در آیه دوم کافران قوم ثمود در یک گردهمایی برای آسیب رساندن به پیامبر خود و پیروانش، با یکدیگر هم‌قسم شده‌اند. سوگند خورنده در هر دو آیه تباهاکارانند، سوگند همچنان به گزاف است و قسم معنای منفی را حمل می‌کند.

در دو آیه از قرآن نیز، می‌توان کاربرد سوگند در بافت حقوقی را مشاهده کرد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ اَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ * فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَأْنَ يَقَوْمَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اغْتَدَبْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ [مائده / ۱۰۶-۱۰۷].

در این دو آیه، کاملاً یک بافت دادرسی در خصوص قوانین وصیت و احقاق حقوق وارثان در صورت تعدی وصی وجود دارد. فارغ از پیچیدگیهای موجود در تفسیر آیه و تفاوت برداشتهای فقهی از آن، این اندازه روشن است که اُقْسِمَ در این دو آیه به معنای سوگند یاد کردن، و مرجع قسم نیز — مانند همان چهار آیه‌ای که در آنها «اُقْسِمَ + جمله (فعلیه یا اسمیه) به کار رفته بود — الله است. اما موضوع قسم نه یک گزاره در باره رخدادهای آینده یا گذشته، بلکه یک مدعای حقوقی است. ضمناً، آغاز شدن آیه با «یا ایُّها الذین آمنوا» نشان از آن دارد که دستکم طیفی از سوگند خورندگان از مؤمنان هستند. تعبیر «شهادة بینکم» نیز، حکایت از آن دارد که این گونه سوگند خوردن در رسیدگی به دعاوی از این دست، به عنوان یک رویه پیشنهاد شده است. باین‌همه، در این قسم، شخص در ازای قبول ادعایش، خطر آسیب ماوراء الطبیعی را می‌پذیرد و بدین ترتیب خود را به شرط دروغ بودن مدعایش نفرین می‌کند. درواقع، مسئله در این قسم نه تقدیس و دنبال کردن اهداف تعالی‌جویانه، بلکه فصل خصومت با پذیرفتن خطر لعنت است.

این آیین قابل مقایسه با لعان است که در آن زوجین با آیین خاصی یکدیگر را لعن می‌کنند؛ بدین صورت که شوهر با قَسْمِهای، نسبت زنا به زنش را مورد تأکید قرار می‌دهد و زن متقابلاً با سوگندهای مشابه خود را از این اتهام بری می‌سازد. قرآن کریم به صراحت در این باره تعبیر «لعنة» (نفرین) را به کار برده است (نور / ۷).

پ) صورت لا أقسم

سنخ دیگر، صورت مکرر «لا أقسمُ ب...» است که در ۸ آیه از قرآن کریم تکرار شده، و مُتَعَلِّقِ قَسَمِ نیز در آنها هشت امر متفاوت است:

فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ [واقعه / ۷۵-۷۶]
 فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَأَنْ تُبْصِرُونَ [حاقه / ۳۸-۳۹]
 فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ [معاوج / ۴۰]
 لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ [قيامه / ۲-۱]
 فَلَا أَقْسِمُ بِالْخَنَسِ * الْجَوَارِ الْكُنَسِ [تکویر / ۱۵-۱۶]
 فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ [انشقاق / ۱۶]
 لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ [بلد / ۲-۱]

در این میان، متعلقِ شش مورد از قَسْمِها مخلوقات خداست؛ مورد سوره حاقه در بخش «لا يبصرون»، ظرفیت بازگشتن به خداوند را نیز دارد؛ ولی مورد سوره معاوج بیش‌تر از این ظرفیت برخوردار است و شماری از تفاسیر به وضوح آن را به خداوند متعال بازگردانده‌اند (برای نمونه، رک کاشانی، ۱۰ / ۱۴؛ کاشفی، ۱۲۹۷ «سوگند می‌خورم به آفریدگار مشرقها که مر آفتاب راست... و خداوند مغربها که آفتاب را هست»). بر اساس این برداشت از آیه، سوگند خورنده به خود قسم خورده است. به هر روی، باید توجه داشت همهٔ اموری که متعلقِ قَسَمِ در این آیات هستند، در سیاق قرآنی از تعظیم و گاه تقدیس برخوردارند و هیچ وجهی برای تنقیص آنها وجود ندارد.

وجه مشترک در این گروه، سیاق نفی — دستکم در ظاهر عبارت — در فعل قسم است و در همهٔ موارد، سوگند خورنده خداست که با صیغهٔ متکلم به خود اشاره کرده است. از همین جهت، می‌توان بدون آن که نیاز به گشودن گروه دیگری باشد، تک آیهٔ زیر را نیز به این گروه ملحق کرد که در آن، قَسَمِ که ظاهراً سوگند خورنده‌اش خداست، در سیاق پرسش و نه اثبات آمده است:

وَالْفَجْرِ * وَبِالْأَعْيُنِ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ * هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ [فجر / ۵-۱].

آیات گروه «لا أقسم» در طی سده‌های متمادی همواره از نظر ترکیب نحوی محل بحث و چالش مفسران و نحویان بوده‌اند؛ از آن حیث که عموماً مفسران تمایل داشته‌اند از این سیاق معنای اثبات سوگند بفهمند، در حالی که ظاهر عبارت نفی آن است. گاه مسئله را با قرائت حل کرده‌اند؛ مانند روایت قُنْبُل از ابن کثیر و قرائت منقول از حسن بصری و عبدالرحمن أعرَج که لا اقسام را «لَأَقْسِمُ» خوانده‌اند و بر این پایه نحویان به آسانی می‌توانستند لام را برای تأکید گیرند (طبری، ۱۰۸ / ۲۹؛ ابن خالویه، مختصر ...، ۱۵۱؛ ابوعمر و دانی، ۲۱۶). برخی چون ابوبکر بن عیاش با رویکرد نحوی کوشش داشتند این «لا» را که پیش از اقسِم آمده است، تأکید بر قَسَم بشمارند. این دیدگاه چندان هواداری نداشت (طبری، همانجا). برخی از نحویان کوفه «لا» را ردّ بر سخن پیش‌یادشدهٔ مشرکان می‌شمردند که پس از آن قسم ابتدا شده است؛ قولی که بعدها با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد (طبری، همانجا). برخی از مفسران متقدم مانند سعید بن جبیر (طبری، همانجا) و نحویان چون کِسایب و فَرّاء «لا» را صلّهٔ زائده گرفتند. این دیدگاه نیز با اقبال خوبی مواجه شد (فراء، ۲۰۷ / ۳؛ ابن خالویه، اعراب ...، ۲ / ۴۱۴). برخی چون ابو عبیده کوشیدند راه حل بلاغی برای آن بیابند و مثلاً «لا اقسِمُ» را کاربرد مجازی به معنای «اقسِمُ» بدانند (ابو عبیده، ۲ / ۲۷۷)؛ دیدگاهی که در حاقّ خود همان سخن پیشین بود. برخی از مترجمان نیز کوشیدند به جای ترجمهٔ اخباری، با ارائه ترجمهٔ پرسشی یا التزامی مشکل را برای فارسی‌زبانان حل کنند؛ مانند ترجمه‌های زیر برای آیهٔ ۷۵ سورهٔ واقعه:

سوگند نخورم به افتادن ستارگان؟ [ابوالفتوح رازی، ۱۸ / ۲۹۳].

پس نه سوگند یاد کنم به جای فرو آمدن ستاره‌ها؟ [ترجمهٔ قرن دهم، ۴۶۳].

در میان اقوال یادشده، آنچه از سوی مفسران و نحویان سده‌های پسین مقبولیت بیشتری داشت، یکی قول به زائده بودن لا، و دیگری ارجاع لا به نفی کلام پیشین کافران بود (نحاس، ۱ / ۱۳۳)؛ دو قولی که هر دو به شدت تکلف‌آمیز است. پیشنهاد مطالعهٔ حاضر آن است که در تمام موارد «لا اقسِمُ» در قرآن کریم، این تعبیر به همان معنای ظاهری آن، بازگردانده شود؛ بدان معنا که خداوند از قَسَم خوردن به این امور اِبا داشته است.

در موردی مانند آیهٔ ۷۵ سورهٔ واقعه، تصریح شده که وجه قسم نخوردن آن است که

اگر آگاه بودید، می‌دانستید این چه قَسَمِ عظیمی است (واقعه/ ۷۵-۷۶) و در موردی مانند آیهٔ بلد، اشاره می‌شود چگونه می‌توان به این سرزمین قسم خورد؛ در حالی که تو — ای پیامبر! — در آن ساکن هستی (بلد/ ۱-۲).

نتیجه

مطالعهٔ حاضر با تکیه بر تحلیل‌های معناشناسی تاریخی و فرهنگی، نشان می‌دهد که در زبان عربی قرآنی، مادهٔ قسم افزون بر بخش کردن و جدا کردن، در کنار معنای سوگند خوردن، در برخی کاربردها معنای کهنات و پیش‌گویی نیز دارد. معنای سوگند خوردن نیز در عربی قرآنی متناسب با سابقهٔ سامی آن، حامل بار منفی است. در این ماده، در انتقال از عربی قرآنی به عربی مدرسی، کاربرد به معنای پیش‌گویی کردن و کهنات کردن به کلی متروک شده، و کاربرد به معنای سوگند خوردن دچار ارتقای معنا و خنثاسازی بار منفی معنایی شده است؛ تغییراتی که در منابع لغت و به طور کلی سنت مطالعاتی مغفول مانده است.

همهٔ کاربردهای قسم در قرآن کریم به‌جز گروه پنجم که محل بحث هستند، این بار معنایی منفی را با خود حمل می‌کنند. بر این پایه، وجهی ندارد که در آیات گروه پنجم، از قسم خوردن به امور عظیم و شریف عالم سخن به میان آید و ترجیح با حمل عبارت «لَا أَقْسِمُ» بر همان معنای ظاهری آن است.

در مجموع باید گفت مدلول مادهٔ أَقْسَمَ نسبت به معنای امروزی که ما از سوگند خوردن می‌فهمیم، اخصّ است و از آنجا که در فارسی، سوگند بیشتر بار ارزشی مثبت دارد و معنایش در حد ترادف نزدیک با معنای لعنت و نفرین است، ترجمهٔ آن در فارسی به نفرین، شایسته‌تر است.

منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ۱- ابن تیمیه، احمد، *مجموعه فتاوی ابن تیمیه*، به کوشش عبدالرحمن بن محمد العاصمی، قاهره، مکتبه ابن تیمیه.
- ۲- ابن جزری، محمد، *غایة النهایة*، به کوشش برگشترسر، قاهره، ۱۳۵۲ق/ ۱۹۳۲م.
- ۳- ابن خالویه، حسین، *اعراب ثلاثین سورة*، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۰ق.
- ۴- _____ *مختصر فی شواذ القرآن*، به کوشش برگشترسر، قاهره، ۱۹۳۴م.
- ۵- ابو عبیده، معمر، *مجاز القرآن*، به کوشش محمد فؤاد سزگین، قاهره، ۱۳۷۴-۱۳۸۱ق.
- ۶- ابو عمرو دانی، عثمان، *التیسیر*، به کوشش اتو پرتسل، استانبول، ۱۹۳۰م.
- ۷- ابو الفتوح رازی، حسین، *روح الجنان و روح الجنان*، به کوشش محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، ۱۳۷۱ش.
- ۸- انوری، حسن و دیگران، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، ۱۳۸۱ش.
- ۹- پاکتچی، احمد، «رویکردی ریشه‌شناختی به گونه‌های خشونت کلامی با محوریت مفهوم سخن گفتن»، *مجموعه مقالات نخستین همایش ملی خشونت کلامی*، به کوشش گلرخ سعیدنیا و آزاده میرزایی، تهران، ۱۳۹۵ش.
- ۱۰- _____ «مفهوم روسی счастье در بوته معناشناسی تاریخی»، *پژوهش زبانهای خارجی*، شم ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۸۲ش.
- ۱۱- *ترجمه قرآن (قرن دهم هجری)*، به کوشش علی رواقی، تهران، ۱۳۸۳ش.
- ۱۲- حاجی خلیفه، *کشف الظنون*، استانبول، ۱۹۴۱-۱۹۴۳م.
- ۱۳- حسن دوست، محمد، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران، ۱۳۸۳ش.
- ۱۴- حکیم ترمذی، محمد، *نوادیر الاصول*، به کوشش عبدالرحمن عمیره، بیروت، ۱۹۹۲م.
- ۱۵- سمعانی، منصور، *تفسیر*، به کوشش یاسر بن ابراهیم و غنیم بن عباس بن غنیم، ریاض، ۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۷م.
- ۱۶- سیوطی، عبدالرحمن، *الاتقان*، به کوشش محمد ابو الفضل ابراهیم، قاهره،

- ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.
- ۱۷- شیخ طوسی، محمد، *التبیین*، به کوشش احمد حبیب قصیر عاملی، نجف، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۴م.
- ۱۸- صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم، *منتهی الارب*، چ سنگی، تهران، ۱۲۹۶-۱۲۹۸ق.
- ۱۹- طاشکپری زاده، احمد، *مفتاح السعادة*، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۷ق.
- ۲۰- طبری، محمد، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
- ۲۱- فراء، یحیی، *معانی القرآن*، به کوشش محمد علی نجار و احمد یوسف نجاتی، قاهره، ۱۹۸۰م.
- ۲۲- فراهی، عبدالحمید، *امعان فی اقسام القرآن*، دمشق، ۱۴۱۵ق.
- ۲۳- فیروزآبادی، محمد، *القاموس المحيط*، به کوشش نصر الهورینی، قاهره، ۱۳۴۴ق.
- ۲۴- قنوجی، محمد صدیق، *ابجد العلوم*، به کوشش عبدالجبار زکار، بیروت، ۱۹۷۸م.
- ۲۵- کاشانی، فتح الله، *منهج الصادقین*، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- ۲۶- کاشفی، حسین، *مواهب علیه*، سراوان، کتابفروشی نور.
- ۲۷- مشکور، محمد جواد، *فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی*، تهران، ۱۳۵۷ش.
- ۲۸- نحاس، احمد، *اعراب القرآن*، به کوشش زهیر غازی زاهد، بیروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۸م.
- ۲۹- یاحقی، محمد جعفر و دیگران، *فرهنگ نامه قرآنی*، مشهد، ۱۳۸۹ش.
- 30- Beeston, A.F.L. et al., *Sabaic Dictionary/ Dictionnaire sabéenne*, Louvain-la-Neuve/ Beirut, 1982.
- 31- Black, Jeremy et al., *A Concise Dictionary of Akkadian*, Wiesbaden, 2000.
- 32- Costaz, Louis, *Dictionnaire syriaque-français/ Syriaque-English Dictionary*, Beirut, 1986.
- 33- Derksen, Rick, *Etymological Dictionary of the Slavic Inherited Lexicon*, Leiden/ Boston, 2008.
- 34- Dolgopolsky, Aharon, *Nostratic Dictionary*, Cambridge, 2008.
- 35- Drosdowski, Günther (ed.), *Duden deutsches Universalwörterbuch*, Mannheim, Dudenverlag, 1996.
- 36- Fahd, Toufic, *La divination arabe*, Leiden, 1966.

- 37- Gesenius, W., *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, ed. F. Brown, Oxford, 1939.
- 38- Guerber, H. A., *Myths of the Norsemen from the Eddas and Sagas*, New York, Dower, 1992.
- 39- Hoftijzer, J. & K. Jongelling, *Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions*, Leiden et al., 1995.
- 40- Jastrow, Marcus, *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrashic Literature*, London/ New York, 1903.
- 41- Konstantinidou, Kyriaki, "Oath and Curse," *Oaths and Swearing in Ancient Greece*, ed. A.H. Sommerstein & I.C. Torrance, Berlin/ Boston, 2014.
- 42- Leslau, Wolf, *Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic)*, Wiesbaden, 1991.
- 43- Ljung, Magnus, *Swearing: A Cross-Cultural Linguistic Study*, New York, 2011.
- 44- Mohr, Melissa, *Holy Shit: A Brief History of Swearing*, Oxford, 2013.
- 45- Orel, V.E. & O.V. Stolbova, *Hamito-Semitic Etymological Dictionary*, Leiden et al., 1995.
- 46- Pokorny, Julius, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, Bern/ München, 1959.
- 47- Robert, P., *Dictionnaire alphabétique & analogique de la langue française*, Paris, 1973.
- 48- Shanski, N.M. & T.A. Bobrova (Шанский, Н.М. & Т.А. Боброва), *Этимологический словарь русского языка*, Москва, 1994.
- 49- Starostin, S.A. et al., *An Etymological Dictionary of Altaic Languages*, Leiden, 2003.
- 50- *Webster's New Collegiate Dictionary*, Springfield (Massachusetts), 1985.
- 51- Zammit, Martin R., *A Comparative Lexical Study of Qur'anic Arabic*, Leiden/ Boston/ Köln, 2002.

